

# مدرسہ موشہا



۱۵۹۰  
۴۰۶

در دفتر کتب کتابخانه ملی  
شماره ۸۸۸۱  
ثبت گردید.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- \* نام کتاب : مدرسه موشها
- \* تهیه و تنظیم : سasan تهرانی
- \* ناشر : انتشارات خشاپار
- \* چاپ : سحاب
- \* صحافی : طاهری
- \* گزار فیلم : پاسارکاد
- \* تراز : ۱۰۰۰۰ جلد
- \* نوبت چاپ : اول
- \* تعداد صفحه : ۱۶
- \* تاریخ انتشار : آبان ۱۳۶۲

# مدرسه موشها



یکی بود یکی نبود غیر از خداوند مهربان و دانا هیچکس نبود در زیر این آسمان کبود دهکده‌ای بود که در آن یک انبار گندم و خوراکیهای مختلف وجود داشت.

در این انبار بزرگ لانه‌های زیادی بود که موشها در آن زندگی می‌کردند و برای بچه‌های خود مدرسه‌ای ساخته بودند بنام مدرسه موشها.

در این مدرسه یک آقامعلمی بود که تصمیم داشت تمام بچه موشها این دهکده را باسواند نماید.

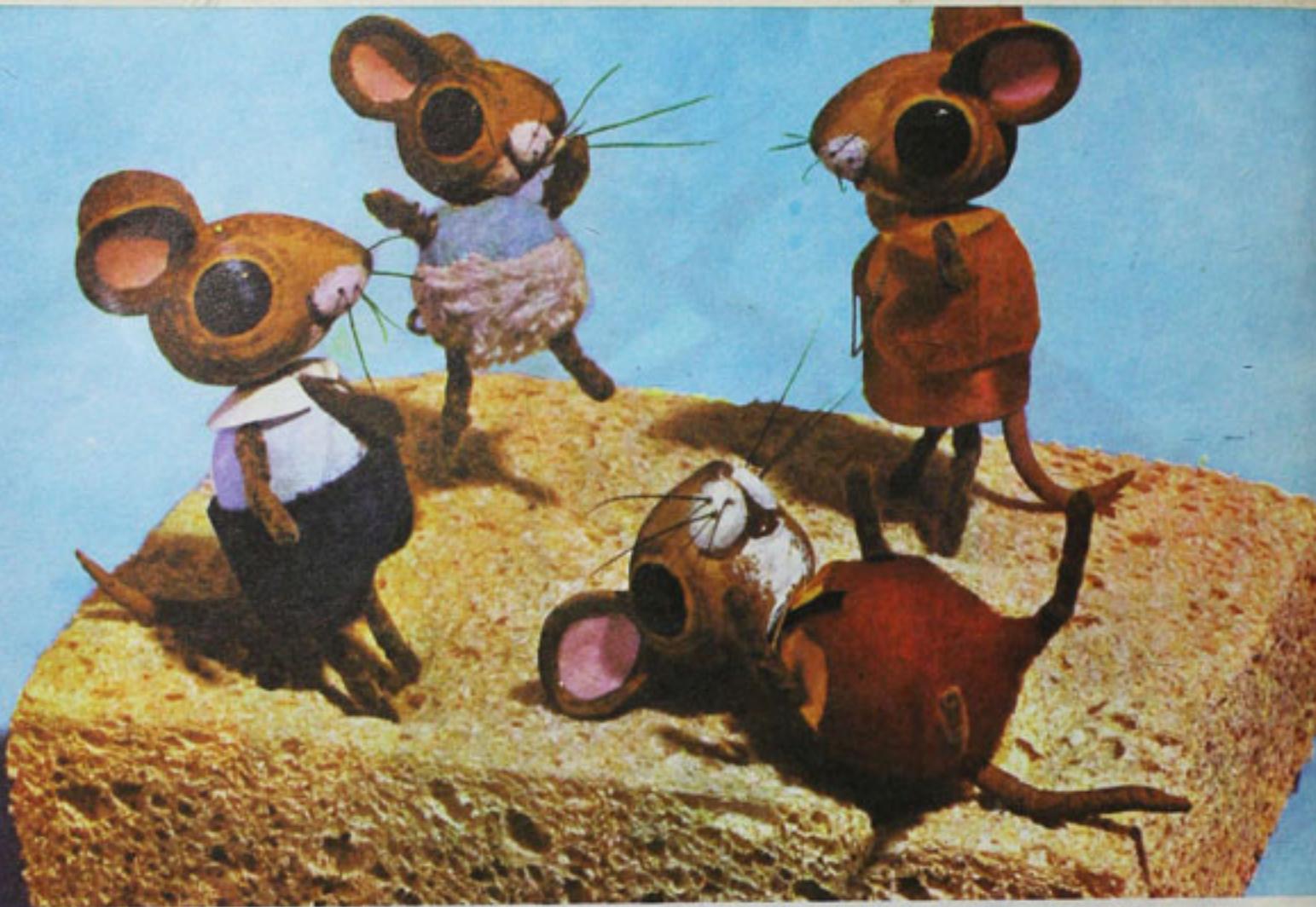
نام بچه موشها این مدرسه دم‌دراز - خوش‌خواب - نارنجی - دم‌باریک - موشک و کپل بود.

هر روز صبح زود موش کوچولوها بعد از خوردن مقداری فندق و گردو به مدرسه میرفتد تا در سهای را که آنها میداد با دقت گوش کرده و با سوادشوند. همچنین تکالیفی را که معلم آنها برای خانه به آنها میداد با کمال دقت انجام داده و صبح روز بعد به مدرسه می‌بردند تا آقا معلم ببیند و مورد تشویق آموزگار خود قرار بگیرند.





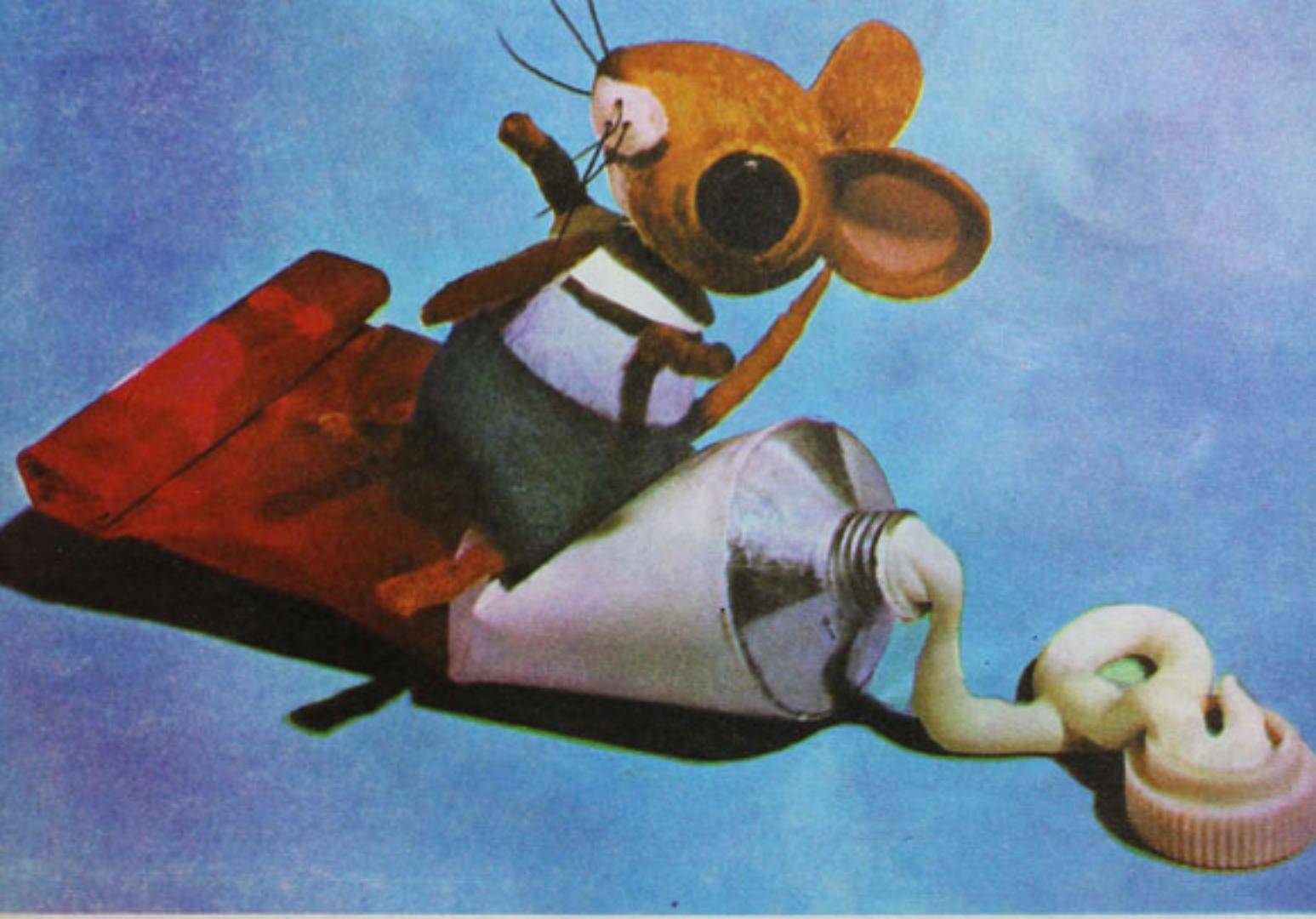
یک روز از روزها در مدرسه وقتی زنگ تفریح بصدای آمد بچه موشها برای رفع خستگی ساعت درس به حیاط مدرسه آمدند موش موش بازیگوش که خیلی هم زیرک بود آهسته بطرف ماشین آقا معلم رفت و سوار بر آن شد و با وسائل ماشین بازیهای خطرناکی کرد تا اینکه آقا معلم او را دید فوراً "جلو آمد و موش موش را از آن کار خطرناک آگاه کرد و نصیحتش نمود که این بازی برای شما زیان آور است.



در ساعت زنگ تفریح ناگهان دم دراز و موش موشک و نارنجی متوجه خوش—  
خواب شدند که بر روی یک قطعه اسفنج ابری در گوشه حیاط مدرسه بخوابی خوش  
فرو رفته است.

همگی بالای سراو آمدند و در روی اسفنج شروع بازی کردند چون می خواستند  
اورا بیدار کنند ولی فایده‌ای نداشت حتی "او خیلی خسته بود اما او باید بیدار  
می شد تا ساعت بعد در کلاس حاضر باشد بالاخره او را بیدار کردند.

در این موقع خوشخواب که از خواب پریده بود هاج و واچ گفت: هان چی  
شده. چه خبره. من کجا هستم و هم شاگردیها شروع کردند بخندیدن.



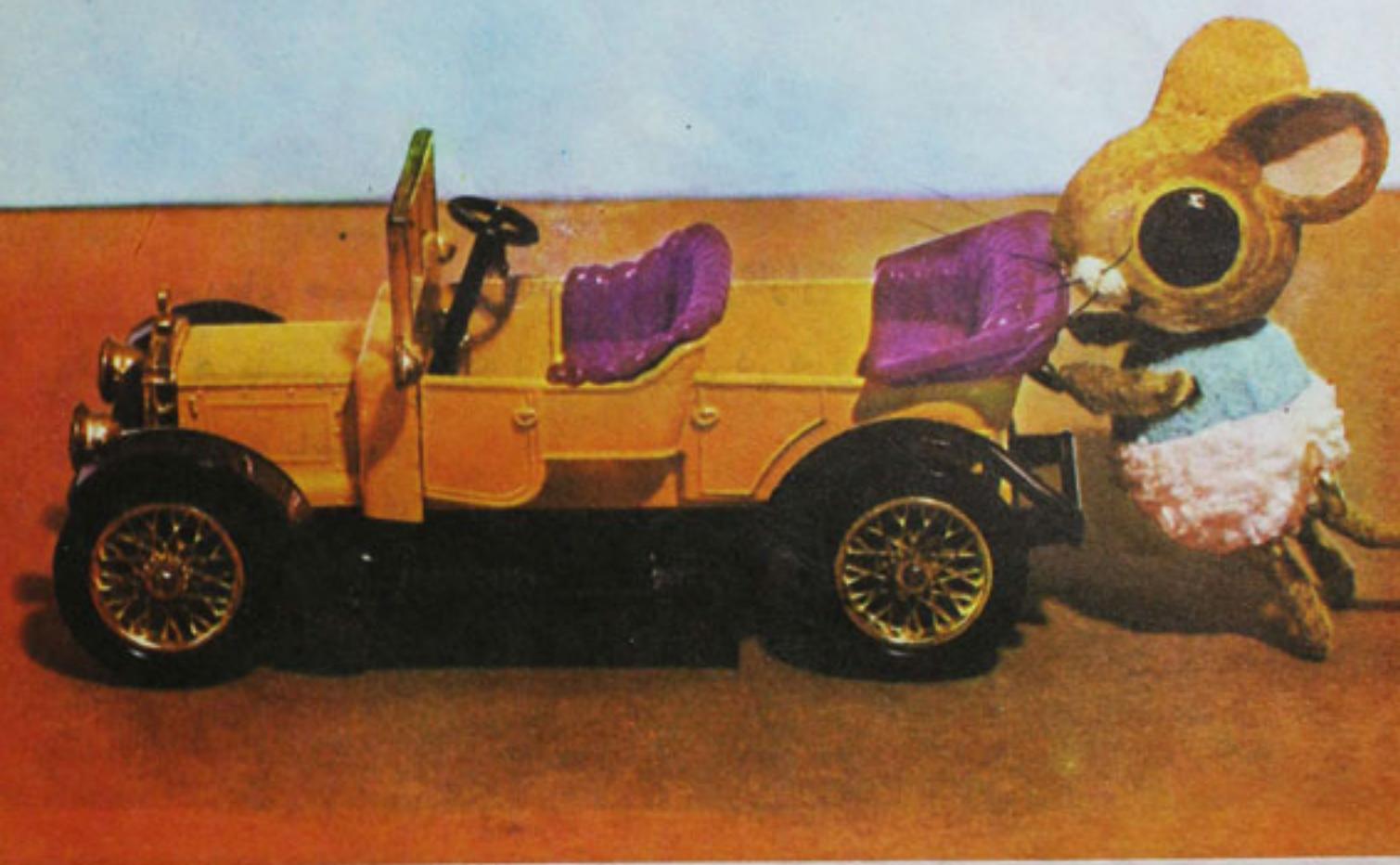
دم دراز که یکی از بچه‌موش‌های خیلی شلوغ و شیطان بود یک روز در اوقات فراغت بخانه یکی از اهالی دهکده رفت و از آنجائیکه خیلی شیطانی می‌گردداخ دستشوئی منزل شده که چشمش به یک لوله خوش رنگ افتاد.

آن چیزی جز خمیر‌دندان خانواده نبود و چون خیلی از این لوله خوش آمده بود شروع کرد ببازی با آن که ناگهان در آن باز شد و محتويات آن در اثر بازی‌گوشی دم دراز به بیرون ریخت و بچه‌های خوب میدانند که چه کارزشتی از دم دراز سرزده.

بچه‌های خوب همه میدانیم که آموزگاران عزیز دانش آموزان را خیلی دوست  
دارند و همیشه می‌کوشند که دانش آموزان در دروس و سایر مراحل زندگی پیشرفت  
زیادی داشته باشند.

بهمین خاطر آقامعلم مدرسه موشهادرکنار آموزش برای دانش آموزان وسائل  
بازی هم تهیه کرده بود تا آنها در ساعت تفریح از آن استفاده کنند ولی بیشتر از همه  
خوش‌خواب و دم دراز شیطان بودند که بازی کردن را دوست داشتند.



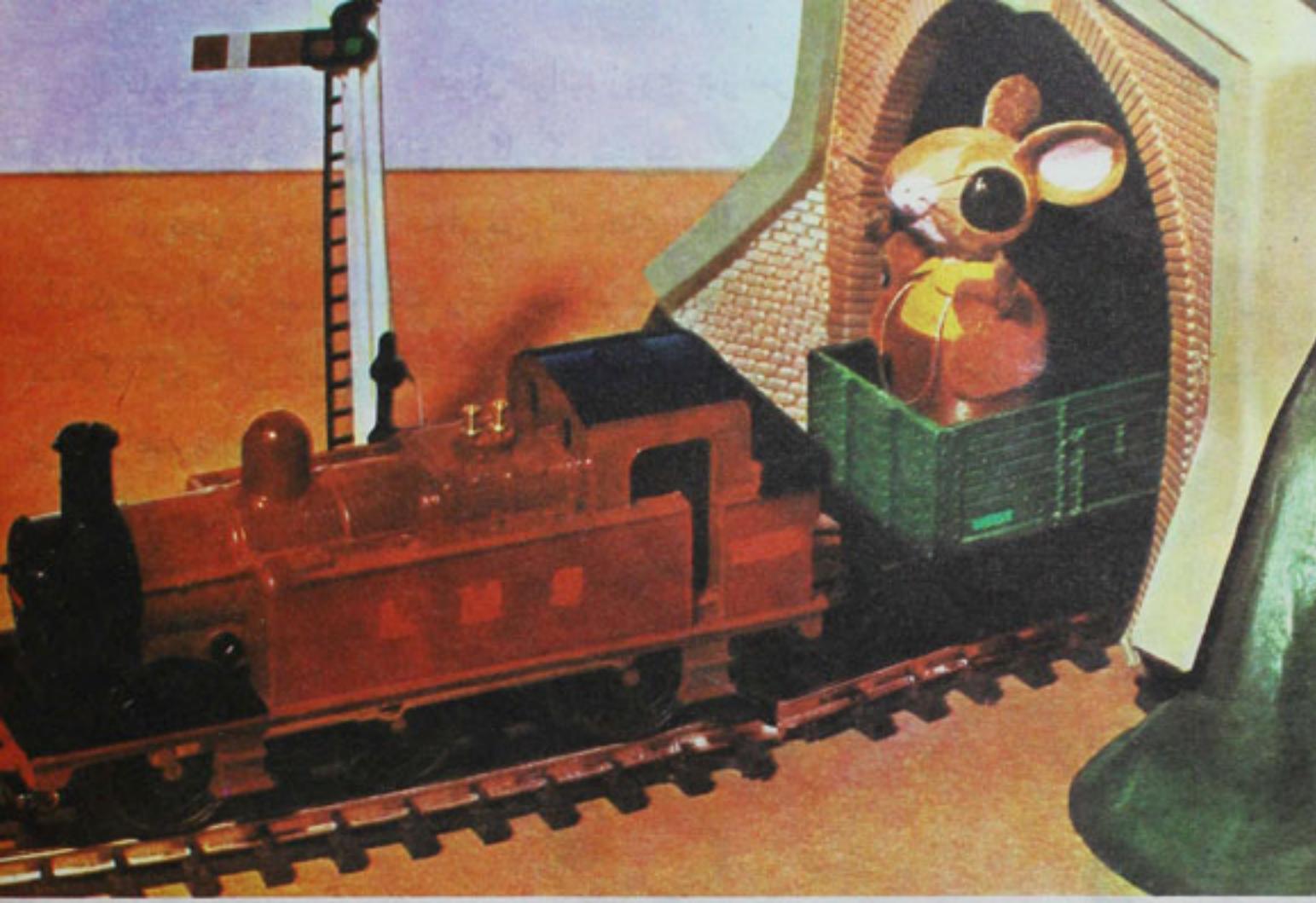


یک روز وقتی مدرسه موشها تعطیل شد موش‌موشک در راه منزل به یک ماشین زردرنگ که در خیابان پارک شده بود برخورد کرد و چون خیلی کنجدکاو بود جلو رفت و در اطراف ماشین شروع به بازی کرد. و از آنجاییکه درب آن قفل بود نمی‌توانست داخل آن برود شروع کرد به هل دادن ماشین. بالاخره آنقدر هل داد تا ماشین حرکت کرد غافل از عاقبت زشت کار.

نارنجی و دم دراز و خوش خواب روزی در سر راه مدرسه که ایستگاه راه آهن  
قرار داشت متوجه قطارهای رنگارنگ شدند.

نارنجی و دم دراز سوار بر واگن های قطار شدند و خوش خواب تنبل هم که  
بازیگوشی را دوست داشت رفت بطرف دستگاهی که قطار را بحرکت درمی آورد و  
مشغول بازی با آن شد ولی نمیدانست اگر قطار حرکت کند چه پیش آمدی برای آنها  
رخ خواهد داد.

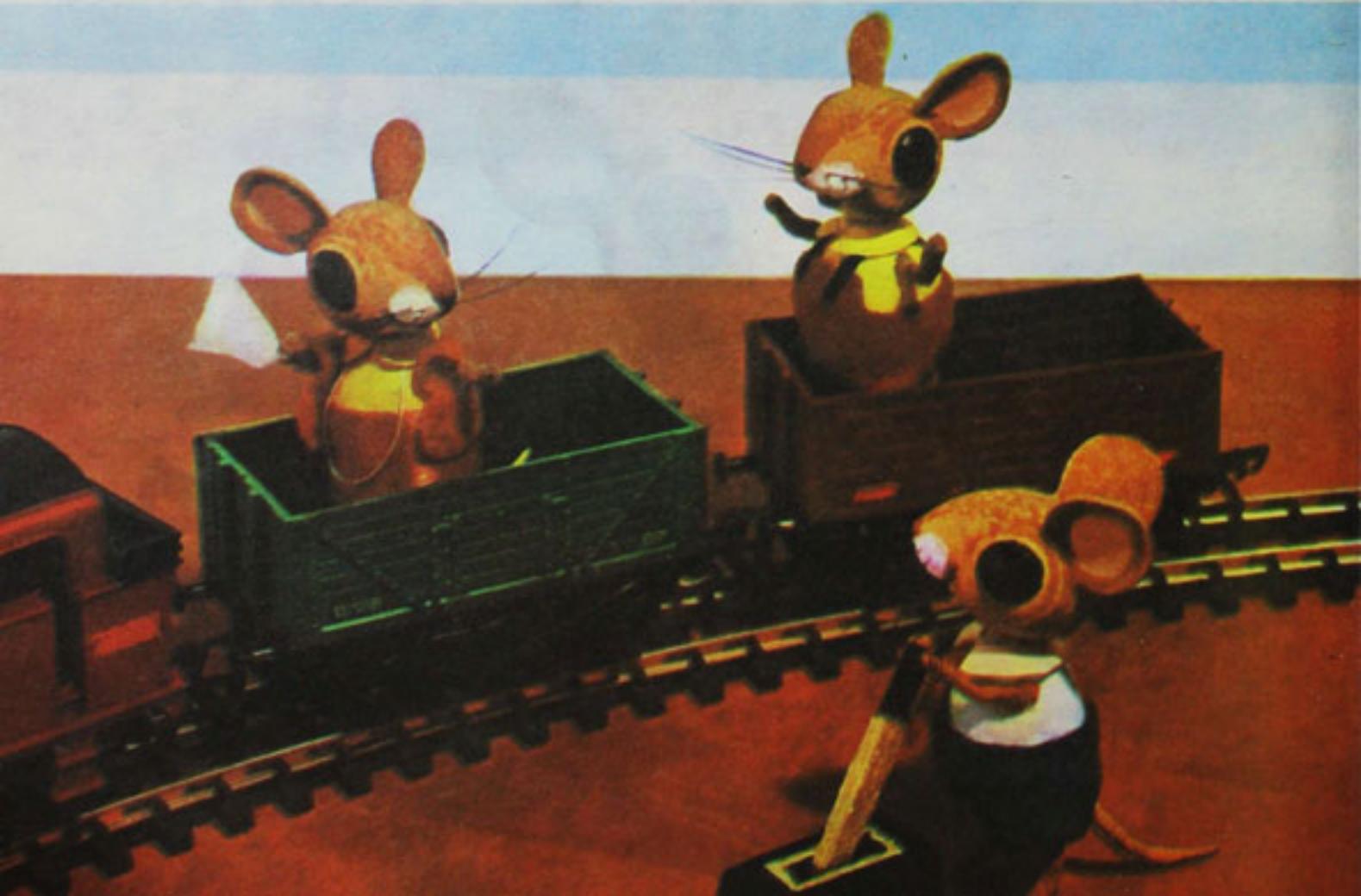




بالاخره در اثر بازیگوشی خوش خواب قطار بحرکت درآمده و سر راه خود  
تونلهای زیادی را پشت سر گذاشتندتا عاقبت بشهری رسیدند . نارنجی ودم دراز  
و خوش خواب فهمیدند که خیلی از خانه و مدرسه شان دور شده و تازه دریافتند چه  
کارزشی از آنها سرزده و از درس خود عقب افتاده اند و بچه های خوب میدانند  
که هر کس کار بدی از او سر بزند چقدر بخودش زیان میرساند و باعث ناراحتی  
دیگران هم می شود .

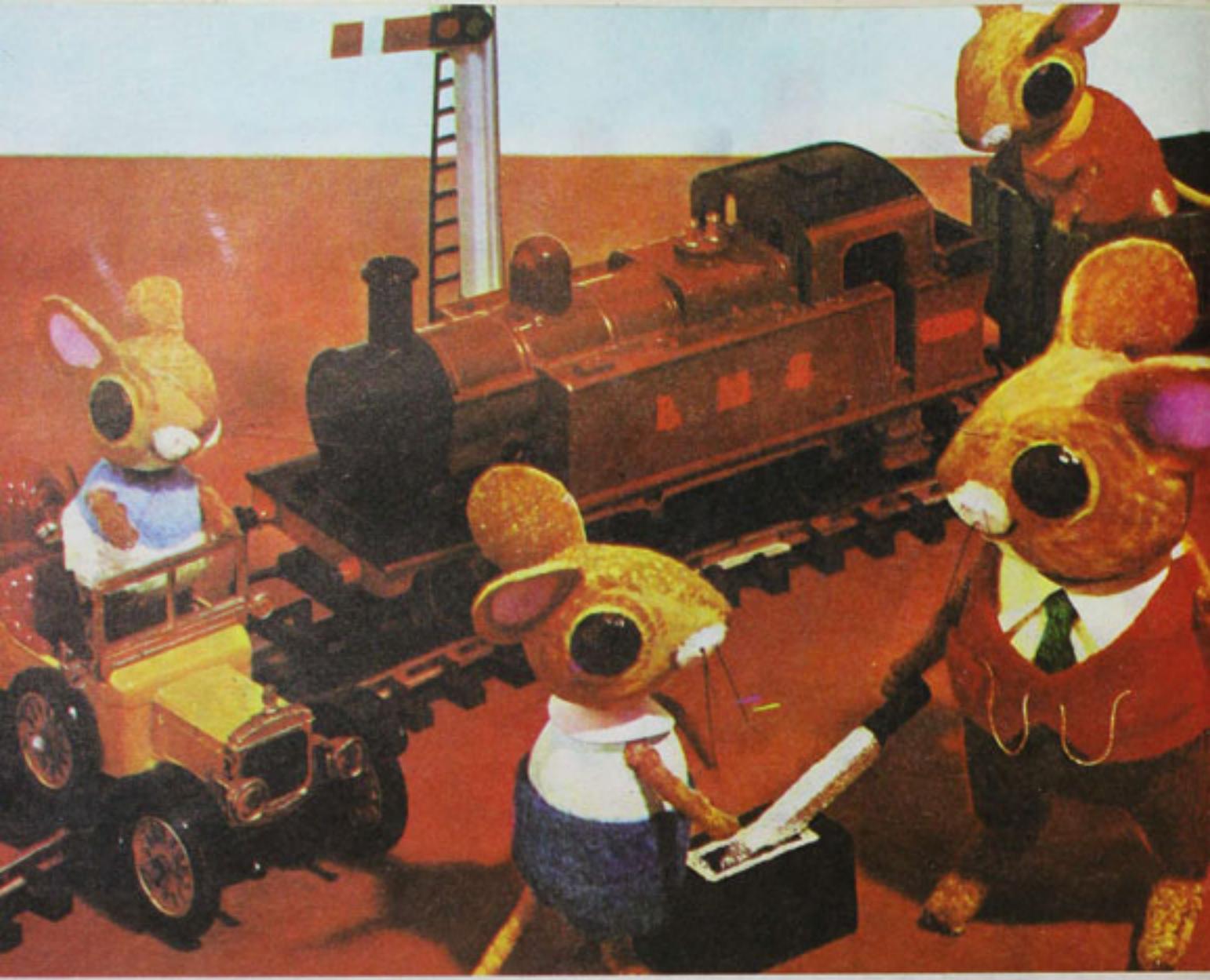
نارنجی - دم دراز و خوشخواب از کار زشت خود پشیمان شدند تصمیم  
گرفتند بدھکده باز گردند .

بار دیگر قطار را حرکت در آوردند و بدھکده بازگشتند . وقتی بدھکده را سیدند  
پیش خود فکر کردند که چرا در مدرسه غیبت کردند و با خود گفتند چگونه جواب  
آقامعلم را بدھیم ؟ آنگاه تصمیم گرفتند که دیگر حرکت ناشایستی از آنها سرنزند .



ماشین زردرنگ در اثر هل دادن موش موشک حرکت کرد و موش کوچولو بازیگوش نمی‌توانست جلو آنرا بگیرد و خیلی ترسیده بود که مبادا تصادف بکند .  
موش موشک از کار رشت خود پشیمان شد ولی دیگر دیر شده بود و ماشین همچنان برای خود میرفت تا به ایستگاه قطار رسید و از حرکت بازماند که موش موشک چشمش به آقامعلم افتاد .





آقاملم که متوجه کارهای ناشایست بچه موشهای شده بود صبح که بمدرسه میرفت آنها را در ایستگاه راه آهن دید که مشغول بازی هستند و تا خواست آنها را صدابزندنگهان موشک هم با ماشین بوسط ریل رسید که دیگر خیلی ناراحت شد و همگی را با خود بمدرسه برداشتا آنها را نصحت بکند و از رفتار بدشان آگاه نماید.



در مدرسه دم دراز و نارنجی و خوشخواب و موشموشک را آقاملم دروقت زنگ تفریح صدا کرد و برای آنها صحبت کرد و گفت که این کارهای زشت شماچه زیانهای بدی را بدنبال خواهد داشت همچنین از آنها می خواست که دیگر عمل ناشایستی انجام ندهند و سعی شان این باشد که فقط بدرس و تکالیف خود مشغول باشند و به سخنان بزرگترهای خود گوش فرا دهند.

در زنگ نقاشی دم دراز و نارنجی و خوش خواب تصمیم گرفتند یک نقاشی جالب  
بکشند و با همکاری هم خواستند عکس دشمن شماره یک خود را به تصویر بکشند.  
بچمهای خوب آیا میدانید دشمن بزرگ آنها کی بود؟  
بله درست حدس زدید آقا گربه.

وقتی نقاشی شان کامل شد نارنجی گفت. بچمهای بیائید یک شعار هم برای  
آن تهیه کنیم و همه با هم فریاد زدند مرگ بر دشمن - مرگ بر دشمن.

## مرگ بر دشمن مرگ بر دشمن





جشن پایان تحصیلی فرا رسیده بود.

آقاطلم که از رفتار بچه موشهاتقریباً "راضی بود آنها را بیک مهمانی عصرانه با خوراکیهای خوشمزه دعوت نمود و برایشان سخنرانی کرد و میگفت که همیشه در زندگی و درس خیلی جدی و کوشان باشید تا آینده روشنی داشته باشید و آنها هم به نصایح آقاطلم گوش فرا داده و کلمات گوهر بار ایشان را بجان و دل می خریدند چون می دانستند او بهترین راهنمای برای آنهاست.



۸۸۸۷۱



کتابخانه کودک

۶۳۵

۳۳

ناشر  
آثار ادبیات  
حشایار

حق چاپ محفوظ است

بها: ۱۲۰ دیال